بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 24**

۰۹/ ۰۸/ ۸۸ اعتبارات ماهیت

**مطلق ومقید**

**ادامه بحث از اعتبارات ماهیت**

به تناسب بحث مطلق و مقید و موضوع له اسمای اجناس، بحث اعتبارات ماهیت مطرح شد.

در اعتبارات ماهیت یک بحث این بود که آیا ما چهار گونه اعتبار ماهیت به نحو معقول اولی داریم و صرف نظر از این که مراد از لابشرط قسمی چیست، آیا می توان دو نحو لابشرط قسمی تصویر کرد ( و لو این که اصطلاح لابشرط بر آن صدق نکند ) یا خیر؟ بحث دوم این بود که فرق لابشرط قسمی و لابشرط مقسمی در چیست.

**تفسیر مرحوم آقای خویی از لابشرط قسمی و بررسی آن**

در بحث اول مرحوم آقای خویی، می فرمودند لحاظ عدم دخالت شیء زائد در لابشرط قسمی وجود دارد. انسان را مثلا اگر نسبت به مفهوم علم بسنجیم و عدم دخالت این وصف را در آن لحاظ کنیم، می شود لابشرط قسمی.

محصل عرض ما این است که مراد از لحاظ عدم دخل چیست؟ آیا مراد عدم تقید انسان به قید عالمیت و عدم عالمیت است یا این که مراد عدم اتصاف انسان به عالمیت است؟ تقید از اوصاف مفاهیم است، ولی اتصاف از اوصاف وجود خارجی است؟ اگر مراد عدم تقید انسان به قید عالمیت و عدم عالمیت باشد، که شهید صدر همین گونه فهمیده اند، اشکالات خود ایشان ( شهید صدر ) بر آن وارد خواهد بود. به خصوص اشکال اصلی ایشان که فرموده اند انسان مقید به عدم قید عالمیت و عدم عالمیت، معقول ثانی است نه معقول اولی. و بحث ما در رتبه معقول اولی است. اما اگر مراد، از عدم دخالت عالمیت و عدم عالیمت، این است که "انسان چه متصف به صفت علم باشد و چه نباشد"، این معقول اولی است، ولی ما چیزی جز اضافه کردن معنای کلیت به مفهوم انسان درک نمی کنیم؛ به این معنا : انسانی که شامل همه اصنافش می شود.

اگر می خواهید بین لابشرط قسمی و مفهوم عام تفاوت بگذارید، پس این تحلیل از لابشرط صحیح نیست. البته این مفهوم عام با سایر عام ها تفاوت دارد. در عام های دیگر، شمول مفهوم را نسبت به افراد در نظر می گیریم، ولی در اینجا شمول مفهوم را نسبت به اصناف در نظر می گیریم.

نا گفته نماند که اضافه کردن مفهوم شمول به مفهوم، آن را ذهنی نمی کند. برخی تعبیر می کنند که شمول به نحو معنای حرفی، اخذ می شود. ما این تعبیر را نمی کنیم تا وارد مباحث معنای حرفی و اسمی و تفاوت آنها شویم، ولی به هر حال انسان بالوجدان درک می کند که مفهومی مثل همه انسان ها یک معقول اولی است و معقول اولی موضوع محمولات خارجی قرار می گیرد و می گوییم همه انسان ها عالم هستند. اگر چه مصداق آن یک امر عینی نیست، چون مفهومی است که اشاره به امر متعدد دارد. مفاهیمی که ذهن انسان خلق می کند گاهی اشاره به امر واحد دارند که می شود مفهوم جزیی و گاهی اشاره به امور متعدد که می شود مفهوم کلی.

خلاصه به نظر می رسد که اعتبارات ماهیت را در مرحله معقول اولی می توان چهار اعتبار دانست، ولی اعتبار ماهیت به شرط اطلاق و ارسال، نظیر الفاظ عموم می باشد.

**فرق لابشرط قسمی و لابشرط مقسمی**

مطلب دیگر فرق بین لابشرط قسمی و لابشرط مقسمی است. محصل فرمایش اصولیون و توضیحاتی که ما از کلمات ایشان ارائه کردیم، این است که لابشرط قسمی، معقول اولی است، ولی لابشرط مقسمی معقول ثانوی است. معقول اولی یعنی آنچه در عالم معقولیت، مفهومش ذهنی است، ولی حکایت از خارج می کند و وقتی آن را در جمله ای به کار می بریم، مرادمان اتحاد در مصداق است؛ مثلا وقتی می گوییم انسان عالم است، مراد اتحاد این دو در خارج است و این یک قضیه خارجیه است به اصطلاحی که گفتیم در مقابل قضیه ذهنیه نه در مقابل قضیه حقیقیه؛ یعنی قضیه ای که ظرف اتحاد موضوع و محمول در آن خارج است. در زید انسان یا الانسان عالم ظرف اتحاد خارج است؛ چون موضوع و محمول از خارج حکایت می کنند.

ولی لابشرط مقسمی معقول ثانی است که در قضیه ای قرار بگیرد، ظرف اتحاد موضوع و محمول ذهن است و قضیه ذهنیه است؛ مثلا در جمله "انسان مفهوم لابشرط است"، مراد انسان ذهنی است. یا در این قضیه منفصله که گفته می شود "الانسان اما بشرط شیء او بشرط لا او لابشرط"، این قضیه هم ذهنیه است و موضوع و محمول آن از خارج حکایت نمی کنند، بلکه مفاهیم ثلاث (البته در همان حالی که از خارج حکایت می کنند)، موضوع قرار گرفته اند.

 گفتنی است که ما شیء حاکی را گاه موضوع یا محمول قضیه قرار می دهیم برای رسیدن به محکی و برای این که حکمی را درباره محکی به اثبات برسانیم، گاه شیء حاکی (نه محکی آن) مدنظر است، ولی در همان حال حکایت، اعتبارات ثلاث یا اربع ماهیت، از این قسم دوم می باشند.

در قضیه الانسان اما بشرط شیء او بشرط لا او لابشرط، موضوع و محمو ل از سنخ مفاهیم و قضیه ذهنیه است. این قضیه به این برگشت می کند که المتصور فی اذهاننا لمفهوم الانسان و ارتباطه بصفۀ العالم، ثلاثۀ مفاهیم.

به طور کلی وقتی جامع را موضوع قرار می دهیم و اقسام را بر آن حمل می کنیم، معنایش این است که جامع در وجود خارجی با اقسام متحد است. لابشرط مقسمی هم مقسم اعتبار ثلاث است، ولی ظرف اتحاد لابشرط مقسمی و اعتبارات ثلاث ظرف معقول اولی است. یعنی مفهومی که ذهن از انسان می سازد به یکی از سه نحو است که همگی از سنخ مفاهیم است. برخلاف قضیه ای مانند الانسان اما عالم و اما غیرعالم که در اینجا انسان را از جهت محکی لحاظ کرده ایم و ظرف اتحاد موضوع و محمول خارج است.

مرحوم شهید مطهری در اینجا تعبیر می کنند که در حمل اعتبارات ثلاث به نحو منفصله بر لابشرط مقسمی قضیه ذهنیه شکل می گیرد. شهید صدر می فرمایند لابشرط مقسمی، معقول ثانی است و لابشرط قسمی، معقول اولی است. لازمه معقول ثانی بودن لابشرط مقسمی این است که حمل اعتبارات ثلاث بر لابشرط مقسمی حمل ذهنی باشد. هر دو تعبیر این دو بزرگوار، صحیح است. به نظر می رسد که مرحوم آقای بروجردی نیز همین نکته را لحاظ کرده بودند. ایشان احساس می کردند که این اقسام در ظرف ذهن وجود دارد، بعد از آن تعبیر به لحاظ کردند. در حالی که ملحوظ ما نیز سه گونه می باشد. لذا ممکن است مراد ایشان همین مطلب آقای مطهری باشد و تنها تعبیر ایشان در این بحث نارسا باشد.

**طبیعت مهمله**

ما در اینجا مفهومی داریم به نام طبیعت مهمله که کانّ به عنوان یک معقول اولی تلقی شده است در عرض سایر اعتبارات؛به این تقریب که اگر فقط خود ماهیت را لحاظ کنیم و نظر مقصور به ذاتش باشد، ماهیت مهمله یا ماهیت من حیث هی هی، می باشد. برخلاف وقتی که با غیر لحاظش کنیم که در این صورت بحث از اعتبارات ثلاث مطرح می شود.

به نظر می رسد که این قضیه معروف که الماهیۀ من حیث هی لیست الا هی، مربوط به مقام دیگری است نه ما نحن فیه؛ به این تقریب که ماهیت انسان بدون این که چیزی به آن ضمیمه شود نه اقتضای عالمیت دارد و نه لاعالمیت. بحث عمده فلسفی که در اینجا مطرح می شود، در مورد وجود و عدم است و گفته می شود که الماهیۀ من حیث هی لیست الا هی؛ لا موجودۀ و لا معدومۀ. و لذاست که برای موجود شدن یا معدوم شدن به چیزی خارج از ذات خود نیاز دارد. این معنایی که د یان قضیه

برای انسان لحاظ شده است، معقول اولی نیست؛ چرا که مراد ما از انسان انسان خارجی نیست، بلکه مراد مفهوم ذهنی است و قضیه ذهنیه است.

وقتی می گوییم الانسان عالم، یعنی در خارج این گونه است، ولی در جمله "الانسان من حیث هو لاموجود و لا معدوم"، مراد انسان موجود در خارج نیست. بلکه موضوع انسانی که در ذهن لحاظ می کنیم و می بینیم که حیثیت انسانیت آن، اقتضای وجود یا عدم ندارد، اگر چه در خارج حتما همراه با وجود یا عدم است.

بنابراین طبیعت مهمله یک معقول ثانی است نه معقول اولی. انسان من حیث هو نمی تواند مصداقش در خارج باشد. مصداق انسان در خارج بالاخره یا موجود بر آن حمل می شود یا معدوم و الا مستلزم ارتفاع نقیضین می شود.

این که نه وجود بر ماهیت حمل می شود و نه عدم، خود نشانگر این است که ماهیت مهمله یک امر ذهنی است نه این که از محکی خود در خارج اخبار کند.

نتیجه این مباحث این است که ماهیت مهمله یک معقول ثانی است و معقولات اولی صرفا همان چهار قسمی است. این ماهیت مهمله با ماهیت به قید ارسال و شمول که قسم چهارم از اعتبارات ماهیت است و ما آن را پذیرفتیم نیز متفاوت است. ماهیت به قید ارسال و شمول، موضوع محمولاتی مانند ضاحک و غیر آن قرار می گیرد؛ لذا می گوییم الانسان سواء کان عالما ام لا ضاحک؛ در این قضیه ظرف اتحاد، خارج است و موضوع و محمول، معقول اولی هستند و از خارج حکایت می کنند.